

اجازه مهاجرت می داد و قوم یهود را از این «حق مسلم» محروم می داشت. لیکن جبر تاریخ را چه دیده اید! صهیونیست ها همیشه از راه فیلم، روزنامه، تئاتر، سینما، داستان، قصه، نمایشنامه، مجامع بین المللی، رادیو، تله ویزیون، خبرگزاری های سرمایه داری و از دهان روشن فکران بورژوازی قلابی چون ژان پل سارتر سخن گفته اند و بسیار پر گفته اند. و ما عرب ها خاموش نشسته ایم. ولی مگر نتیجه گزاف گویی را در همین روزها — به خصوص — به چشم نمی بینید. آبراهام لینکلن می گوید: عده ای را برای همیشه و همه را برای مدتی کوتاه می توان فریفت، اما همه را برای همیشه نمی توان فریب داد.

□

دیوید اپتر*
ترجمه
احمد کریمی

آنارشیزم - درگذشته و حال

چند کلمه درباره آنارشیزم

مترجم تاکنون به مقاله جامعی درباره آنارشیزم در مطبوعات ایران برخورد نکرده است. قاطبه مردم آنارشیزم را یک واژه اجتماعی می دانند و آن را با «هرج و مرج» یکی می شمردند. اما آنارشیزم یک مکتب فکری است که اساساً از زمان انقلاب صنعتی شروع شده و بزرگانی مانند گادوین، پرودن، و تولستوی داشته است. ذیلاً معینات آنارشیزم را که از دائره المعارف علوم اجتماعی ترجمه شده، بطور خلاصه ذکر می کنیم:

۱- انسان موجودی نیک نفس است. فطرتاً نیک به دنیا آمده اما به واسطه رسوم و عادات و نهادهای «دستگاه» منحط شده است. مذهب، تعلیم و تربیت، سیاست و اقتصاد نیکی جبلی آدمی را مخدوش و تباه کرده اند.

۲- انسان حیوان اجتماعی است، انسانها موقعی به ذروه کامیابی و کامرانی می رسند که داوطلبانه و به طیب خاطر با یکدیگر

* D. A. Apter استاد علوم سیاسی و جامعه شناسی در دانشگاه ییل. وی مدتی رئیس مؤسسه مطالعات بین المللی دانشگاه کالیفرنیا (برکلی) بوده است. تألیفاتش مشتمل است بر ایده نولوژی و ناخرسندی، سیاست، نوگرایی و تئوری بنیانی علم سیاست. مقاله حاضر مقدمه ای است که اپتر بر کتاب آنارشیزم در عصر حاضر نوشته است.

معاذت کنند.

۳- نهادهای مستقر جامعه - مؤسساتی مصنوع هستند که آدمیان توسط آنها یکدیگر را استثمار و منحط می کنند.

۴- دگرگونی اجتماعی باید خودجوش، مستقیم، و مبتنی بر توده ها باشد. احزاب سیاسی، اتحادیه های کارگری و صنفی - در واقع، هر نوع جنبش متشکل - مخلوق و آلت دست دستگاه و هیئت حاکم هستند.

۵- تمدن صنعتی و نحوه تولید، روح آدمی را مبتذل و خوار می کند. هاشین ارباب آدم می شود، شخصیت اش را کوچک و بیمقدار می کند. و اخلاقیاتش را محدود و مسدود می کند

آنارشیزم به عنوان یک عقیدت doctrine جاذبه خاصی برای اصحاب فضل دارد. آنارشیزم آدم را هم به خود می خواند و هم از خود می راند. به خود می خواند زیرا که با خشم سرشته شده - خشم مخصوصی که به انسان هنگامی که دیگری را مانع آدمیزاده بودن humaneness خود می بیند، دست می دهد. لیکن صرفاً به این جهت که انسان فقط به مدد خشم زندگی نمی کند، بلکه با کشف وسایل تقریبی حل مشکلات عادی زندگی روزمره می باید بر خشم خود چیره شود، آنارشیزم آدم را از خود می راند. این عقیدت در حد اعلائی خود تجملی luxury رومانیتیک است - فریادی از درد برای آینده، درست بدان گونه که غم غربت nostalgia مربوط به گذشته است، و این حالت هم، همچون غم غربت، خالی از انجذاب نتواند بود.

آنارشیزم شاید به این خاطر تنها انعکاس خشم نیست بلکه چشمه زاینده ای نیز هست. از این رو آنارشیزم در حکم برق گیر برای خشمی که وجود دارد، نیست. آنارشیزم بیخردی و بمب، خشونت و مسئولیت ناشناسی را به ذهن متبادری کند. تکیه کلام آنارشیزم در قرن نوزدهم این بود: «تنها بورژوازی خوب بورژوازی سرده است.» از این حیث آنارشیزم عقیدتی است سرگد اندیش. لیکن حمله آن محدود به سرمایه داری نیست. سوسیالیزم و مارکس را نیز به خاطر تناقضاتشان بالمره نفی می کند. بدین گونه، آنارشیزم خود را در موقعیتی به نهایت درجه آسیب پذیر قرار می دهد. گذشته از اینها، هیچ یک از عقیدت های مهم اجتماعی نمی توانند آنارشیزم را در خود مستجیل کنند چرا که، در اساسی ترین شئون خود، ضد سیاسی است - به این معنی که حقیقتاً هیچ راه حل اساسی ارائه نمی کند. گوا اینکه زبان آنارشیزم امروز از لحاظ روانشناختی فحامت بیشتری نسبت به گذشته دارد، عقیدتی ابتدائی گونه^۱ بیش نیست که درصدد است یک وضع بنیانی نفرت را به احساسی از مهر بدل کند، و به همین سان خشم را به صلح و صفا. برخی از نظریه پردازان^۲ آنارشیزم مانند کروپوتکین^۳ قائل به ضرورت نظریه (تئوری) و پیروی از عقل بودند. عده ای دیگر، شاید به خاطر سر زندگی شخصی خود، به اهمیت خشونت تأکید می ورزیدند، چنانکه به عقیده باکوئین^۴ حسن آنارشیزم به عنوان یک عقیدت در این است که با شیوه نقادی سوسیالیستی، سرمایه داری و با شیوه نقادی لیبرال، سوسیالیزم را به باد نکوهش می گیرد. به همین خاطر مبانی عقیدتی آنارشیزم، حتی به هنگامی که آن را به سوی تروریزم و اخلاگری سوق می دهد، حائز اهمیت است. این نقادی یکی از دلایل تجدید حیات آنارشیزم است که آدم را به حیرت می اندازد زیرا که در اوایل قرن بیستم چنین به نظر می رسید که

۱- Primitive. ۲- Theorist. ۳- Kropotkin. ۴- Bakunin.

آنارشیزم مسیر خود را تا به انتها طی کرده است. در آن ایام آنارشیزم مقوله‌ای بود پرت، رهبرانش تا حدودی مضحک، و خود در قفسه عقیدت‌های عمیق بایگانی شده.

آنارشیزم نیز خاصیت سایر اشیاء عتیقه را دارد، که در حیات اجتماعی و هنری بسیاری ز مردم مفهوم و اهمیت تازه‌ای یافته است. به سرور زمان تیرگی پذیرفته. قسمتی از قدرتش سیاه است. در حال حاضر پرچم سیاه به مردم سیاه [پوست] تعلق دارد، و نیز به دیگر مردمان. (در این مورد آنارشیزم قلمرو نفوذ خود را تا اشخاص دیگری بجز بورژواهای رادیکال، که در گذشته دو آتشه‌ترین هواداران آن بودند، بسط داده است.) در هند تأثیر عقاید و آراء راسکین^۵ برگانندی، و در ژاپن آشنائی مردم با نوشته‌های آنارشیبست‌های متقدم، در بخشیدن صبغه‌ای بین‌المللی به آنارشیزم مؤثر افتاد، و به همین منوال در جهانگیر شدنش، چه در اوآن نضج خود منحصر به اروپای غربی، روسیه و ایالات متحده بود. امروزه آنارشیزم نوعی لیبرالیزم است که سرمایه‌داری را نفی می‌کند؛ به عنوان یک مکتب فردگرایی، و آزاد شده از صورت غربی خود، علی‌رغم بی‌بندوباری و قیافه‌گیری^۶ برخی از هواداران پروپا قرص خود، بی‌ارتباط و پرت نیست. هواداران آنارشیزم نباید باعث شوند که ما از شناخت این مطلب که آنارشیزم از حیث قلمرو فکری یک آنتی‌تز معیاری normative در مقابل سرمایه‌داری و سوسیالیزم معاصر است، غافل بمانیم. از این لحاظ معیاری، آنارشیزم را می‌توان از خصوصیات سازمانی آن منفک نمود و دید که می‌تواند بر روی پای خود بایستد. حقیقت امر آن است که آنارشیبست‌ها هرگز سنگ سازمان و تشکیلات را محکم به سینه نکوفته‌اند. آنارشیزم، به عنوان یک پدیده اخلاقی، به رغم فرازونشیب خود ریشه‌های پایائی در خصلت منزجرکننده سازمان من حیث سازمان دارد.

در این گفتار، که مقدمه‌گونه‌ای بیش نخواهد بود، چهار جنبه اساسی آنارشیزم به عنوان یک نیروی معیاری را از نظر خواهم گذرانند. نخست، درمقایسه با سوسیالیزم، یا لیبرالیزم، آنارشیزم پدیده‌ای بلاانقطاع نبوده است. آنارشیزم تراکم مستمر اندیشه‌ها و نظریات به خود ندیده. این کیفیت منقطع آنارشیزم ممکن است آدم را به اشتباه بیندازد. آنارشیزم به هنگامی که خفته است مرده به نظر می‌آید و به هنگامی که تجدید حیات می‌کند سخت شکفته و شاداب جلوه می‌کند. دوم، تا آن حد که بیشتر در بند طرد [نظام اجتماعی] است، لیکن راه‌حل بنیانی خاصی ارائه نمی‌دهد، به عنوان یک عقیدت باقیه [عقیدت‌ها] تفاوت دارد. بعلاوه، از آن جهت که آنارشیزم معنی‌گرایش به خشونت یا نحوه کاربرد این زبان را که هر کس «کار خود را بکند» «باز» [به عهده متابعان خود] گذاشته است، رویدادها را بشنابد بدل برنامه‌ها می‌سازد. این جنبه مخصوصاً در مورد خرده فرهنگ‌های subculture معاصر جوانان که در آنها مبهم بودن معنی به نهایت درجه می‌باشد، حائز اهمیت است. آنارشیزم به صورت بخشی از یک خرده فرهنگ که به مرور زمان هم مهم‌تر و هم نیرومندتر شده، در این اواخر توانسته است به ارزشمندی خود بیفزاید بدون آنکه به قدرت سازمانی خود افزوده باشد. به عنوان یک عقیدت معیاری، گویی، سرکبی است که می‌تواند به گروه‌های کاملاً متخالفی سواری بدهد. در واقع این قدرت معیاری از حیث ارزش نسبت

معکوس با درجه تشکیل [سازمان] خود دارد. لیکن با پیوستن به خرده فرهنگ‌های مخصوص است که آنارشیزم معاصر بعد روانشناختی ویژه‌ای که در گذشته فاقد آن بود، پیدا می‌کند.

قبل از بحث در باره نکات مزبور، پاره‌ای از مختصات عمده آنارشیزم را به صورت قدیم‌تر و جدیدتر خود، به اجمال بررسی می‌کنیم.

متابعت از عقل و خلاقیت

اس اساس مکتب آنارشیزم فرق زیادی با سببیت ندارد. به این معنی که، آنارشیزم بر این پندار شالوده دارد که آدمی به سهر ورزیدن، نه تمایل بلکه نیاز دارد. سهر به مفهوم اعم خود ریشه‌ای است که از آن دو نیاز دیگر جوانه می‌زند. یکی عقلیت^۷ است. و دیگری عطوفت^۸ عقیدت‌های سیاسی و مذهبی معمولاً به یکی از دو جنبه‌گرایش دارند و انسان را وادار می‌کنند که به خدمت جنبه دیگر تن در دهد. عطوفت ممکن است عقلیت را به خدمت خود در آورد، لیکن سودمندی‌اش را محدود می‌کند. عقلیت به اهمیت عطوفت واقف است اما می‌کوشد آن را به مسیرهایی مقبول سوق دهد، و بدین ترتیب خودجوشی و بی‌غل و غشی^۹ آن را منهدم می‌سازد. در نظر آنارشیبست آنچه بین این دو جنبه توازن برقرار می‌کند، خلاقیت^{۱۰} است. خلاقیت هم از فرایندهای عقلی سرچشمه می‌گیرد و هم از فرایندهای عاطفی. زبانی که بکار می‌رود باید منعکس‌کننده هردو باشد. می‌توان گفت که جوهر آنارشیزم از مهرنشأت می‌گیرد که به نوبه خود در عقلیت و عطوفت متجلی می‌شود که خود می‌باید در خلاقیت مستحیل گردد. از آنجا که عطوفت از عمل و عقلیت از تفکر منشأ می‌گیرد، بغایت رساندن خلاقیت ایجاد موازنه بین عمل و تفکر است که به نوبه خود ظرفیت آدمی را برای سهر ورزیدن بسط می‌دهد.

اگر آنارشیبست‌های معاصر کمتر عقل‌گرا هستند، متقابلاً بیشتر نفسانی‌گرا^{۱۱} می‌باشند. آنها انتقادهای بنیانی مارکس از جامعه و درون بینی‌های فروید را با یکدیگر تلفیق کرده‌اند. چیزی که مورد مذمت آنارشیبست‌های اولیه بود داروینیزم بود؛ آنان کمک متقابل را بر ستازعه متقابل [تن به تن] مرجح می‌شمردند^{۱۲}. حمله امروز آنارشیزم به سرمایه‌داری منحصرأ به خاطر بیعدالتی‌های سرمایه‌داری نیست بلکه منبعث از علاقه شدید به ایجاد یک زیبایی‌شناسی نهادی [سمبولیک] نیز هست که منظور از آن رسوخ به لایه‌های گوناگون خودآگاهی انسانی است که زندگی منظم و سازمان یافته آن را محدود و کرخت می‌کند. در عین حال که درست است که کلیه نحل‌های افراطی در صدد مواجهه و حل و فصل این امور بودند، بخصوص نوع معاصر آنارشیزم است که برای جنبه‌های روان‌جنسی^{۱۳} و نهادی اولویت قائل است. اهمیت کار ارزش‌فروم، ویلهلم رایش، هربرت مارکوزه، پل گودسن، و ر. د. لهیتنگ و سایرین در همین جا

۷- متابعت از عقل؛ عقل‌گرایی. rationality.

۸- متابعت از عواطف. emotionality.

۹- spontaneity.

۱۰- creativity.

۱۱- psychological.

۱۲- رجوع‌کننده به یادداشت‌های یک انقلابی، اثر کروپوتکین، نیویورک، انتشارات دابلاس، ۱۹۶۲، صفحه ۲۹۹.

۱۳- psychosexual.

است - کسانی که امروز بخصوص در میان دانشجویان افراطی مقبولیتی ناگهانی پیدا کرده‌اند.

نقش نظریه در آنارشیزم

پس از اشاره به تفاوت‌های آنارشیزم قدیم و جدید، اکنون می‌پردازیم به تفاوت‌های موجود بین ایده‌تولوژی‌ها و جنبش‌های اجتماعی‌ای که برای مدتی طولانی موجودیت‌مشکل و مستمر داشته‌اند و آنها که نداشته‌اند. در مورد اول [ایده‌تولوژی] به مسائل راست اندیشی^{۱۴} orthodoxy و تصلب شرائین عقیدتی برخورد می‌کنیم. ایده‌تولوژی تا حدودی به صورت یک بحث کلامی در باره این موضوع در می‌آید که آیا از دگرگونی [عدول از راست‌اندیشی] باید استقبال کرد یا با آن مبارزه نمود. مجادله بر حول و حوش این مطلب دور می‌زند که هر یک از گروه‌های میراث پر تا چه اندازه می‌باید اصول [فلان] عقیدت را بپذیرند و به نوبه خود آنها را به‌عنوان ارزش‌ها یا هنجارها برای گروه‌های دیگر به‌ارث بگذارند. چه مقدار از اصولی را که بنیان حزب و سازمان را تشکیل می‌دهد می‌باید تأیید کرد تا مبادا که کیفیت آغازین یا ایده‌تولوژی‌سر-منشأ نهضت دستخوش قتل و تباهی گردد؟ این نگرانی‌ها در مورد ایده‌تولوژی‌هایی که مثل موج دریا یا اپیدمی می‌آیند و می‌روند، کاملاً بیهوده است. بحث بر سر راست‌اندیشی نیست. در نتیجه، ایده‌تولوژی را به‌هنگامی که از شدت وحدت افتاده، به دشواری می‌توان جان دوباره بخشید. کیفیت بی‌همتای منشأ، که مایه اهمیت آن بود، زوال می‌پذیرد. لیکن این قبیل عقیدت‌ها، موقعی که دوباره سر برکنند، جوهر سودمندی خود را بروز می‌دهند. ریاکاریهای جامعه را بر ملا می‌سازند، پیروان آنها به عبارات و جمله‌های آماس‌کرده و چرکین‌تری که تکیه‌گاه همه راست‌اندیشی‌ها است، بیشتر می‌زنند. صرفاً فقدان تداوم در نهضت‌هایی مثل آنارشیزم است که به آنها قدرت اخلاقی استثنایی و ممتازی می‌بخشد. آنها از کولبار اشتباهات گذشته آسوده‌اند، چیزی که مورد هم و غم آنارشیزم است راست‌اندیشی نیست، ذات و جوهر راستین عقیدت است. به لحاظ همین عدم تداوم، آنارشیزم جدید نمی‌تواند وجه اشتراك زیادی با آنارشیزم قدیم داشته باشد مگر در مورد زبان و الفاظ.

این مطلب منجر به نکته دیگری می‌شود. آنارشیزم در بقایسه با - مثلاً - سوسیالیزم اهمیت کمتری به نقش نظریه (تئوری) قائل است. همچنین آنارشیزم کمتر روشنفکرانه است. ارزشهای مرکزی و نهادی عقیدت سوسیالیستی از لحاظ نظری پیچیده و از لحاظ ایده‌تولوژیک پر تفصیل است. در محدوده ایده‌تولوژی آنارشیزم کوشش کافی به سوی مفاهیم کهن وجود دارد بطوری که همواره می‌توان تعابیر تازه‌ای از آنها به دست داد. این کیفیت، بی‌آنکه نفسی گذشته انقلابی را ایجاد کند، به آینده‌ای اساساً متفاوت نظر دارد. و این خود منشأ خلاقیت است. پس وقتی که می‌گوییم آنارشیزم دو باره سر بلند کرده، اما به شکلی تازه، چه منظوری داریم؟ از یک لحاظ، کسانی که پرچم سیاه بر می‌افرازند در قیاس با پیشینیان [آنارشیستهای سابق] احتمالاً کمتر جدی هستند و در قیاس با سوسیالیست‌ها که نظریه و تشکیلات را لازم می‌دانستند بسی کمتر. دوم آنکه، حزب باید همه چیز باشد و گرنه هیچ چیز نخواهد بود. خاطره عقیده مارکس نسبت به چهره‌های کلاسیک [آنارشیزم] مانند باکونین و کروپوتکین

۱۴ - اعتقاد جزم به اصول و مبانی و استیحا از عدول از آنها -.

شاید مناسب بحث حاضر بوده باشد. لیکن مطمح نظر اینان دگرگونی از بیخ و بن بود. برخلاف، امروزه کسی مردم را به یک جنبش سازمان یافته آنارشیستی دعوت نمی‌کند. رادیکال‌های معاصر آثار آنارشیستی را همان‌طور می‌خوانند که ورق‌های بازی راسی را. بدین گونه اگر آنارشیزم طینی از آن خود دارد کسی آن را زیاد جدی نمی‌گیرد.

آنارشیزم با این قبیل وجهه نظرها هرگز نمی‌تواند شهرتی دائمی به هم رساند. سرمنشاء رواج و رونق آنارشیزم در هر برهه‌ای از زمان به هر کیفیتی که بوده باشد، در نابسامانی مداوم و پراهمیت نظامات مربوطه قرار دارد. می‌گوئیم نظام زیرا که وقایع نیست که پدید آورنده آنارشیزم است بلکه تعبیر وقایع است که بیان می‌دارد ترتیبات فعلی مسئول [نابسامانی] است و نه تصادف یا سایر ملاحظات موقت و زودگذر. عناصری که مؤلفه نظام است، خواه حقیقی باشد خواه مجازی، خواه نظریه باشد، خواه عمل، می‌باید نشان دهنده نابسامانی باشند. این موضوع به همان اندازه در مورد یک نظام (دستگاه) نظری صدق می‌کند که در مورد نظامی که بدان عمل می‌شود.

به همین جهت، حتی موقعی که قاطبه مردم نظامی را بد می‌شمرند، آنارشیزم قاعدتاً به مذاق اقلیت خوش می‌آید. یک علتش این است که مردم از دگرگونی که نمی‌توانند چگونگی‌اش را پیش‌بینی کنند بیم دارند، که خود توجیه‌کننده آن است که چرا تئوری نزد تمام رادیکال‌ها مگر آنارشیست‌ها این همه ارج و قرب دارد! نظریه‌ها بخشی از انقلاب‌اند. وسیله‌اند. بیانات و شعارهای سراسر است و «ترجمه شده» ایده‌تولوژیک، با کاهش ابهام دگرگونی، نحوه دگرگونی را از پیش معلوم می‌دارند و به جهتی مطلوب اشاره می‌کنند. «نظریه‌های» آنارشیستی، خیلی که حدت کند، این موضوع را فقط گوشزد می‌کنند، آن هم به شیوه‌ای بالنسبه خیالی utopian. به این معنی که کم‌اند نظریه‌هایی که تحلیل تجربی جامعی ارائه دهند، چه تباین بارزی است بین باکونین و مارکس، که در نظر او رادیکالیسم بیشتر وسیله پیش‌بینی بوده تا مایه نق‌زدن.

اگر آنارشیزم زیاد در بند تئوری فی‌نفسه، نیست، آنارشیست‌ها اکثراً بر این عقیده‌اند که امور انسانی تشکیل دهنده یک نظام ناتورالیستی است که نمی‌باید بدان «خدشه» ای وارد آورد. بی‌غل و غشی و حتی صدفه randomness ملزم یکدیگرند. در نظر آنارشیست‌ها نظریه نباید یک دوز و کلک فکری باشد چرا که آزادی را محدود خواهد کرد و با اوامر و نواهی غلاظ و شداد اراده [آدمی] را از کار خواهد انداخت. تباین [میان آنارشیزم و سایر مسلک‌ها] تباینی است کامل. در نظر لنین یا مائو تئوری اهمیت تام و تمام دارد. شالوده نظام جدید است، یعنی یک نظام بنیانی متفاوت که برهنجارهای خاصی مبتنی است. برای اینان نظریه از آن جهت اهمیت دارد که همقدسی عقیدت و عمل را امکان پذیر می‌کند.

پس این رجحان سمتی را که آنارشیست‌ها برای حشر و نشر و پیوستگی خود جوش spontaneous قائل هستند، چگونه می‌شود تبیین کرد؟ در پس بظاهر ضد روشنفکری آنارشیزم اعتقاد مکنونی به یک عقلیت‌گائی به‌عنوان خصالت مشترک و متحد‌کننده همه آدمیان، بشرطی که نظام [اجتماعی] نابسامان قیدوبندی بر آن نداشته باشد، وجود دارد. بعلاوه، این عقلیت به روابط مردمی که زندگی‌شان مبتنی بر حشر و نشر صمیمانه و محلی است رنگ و رونق خواهد بخشید.

لازم به گفتن نیست که این قبیل نظرات با سنت‌های رادیکالیسم پروتستانی، که بر

بینش شخصی، نفی بیعدالتی و بازسازی خویشتن به عنوان وسیله‌ای برای بهسازی جامعه بنیان دارد، چندان توفیری ندارد. تطهیر روحی جمع را با تهدیب نفس فرد آغاز باید کرد. با این گونه عقاید و آراء جای تعجب نیست که آنارشیست‌ها اشخاص مستقل‌الرأی و دارای سجایای اخلاقی استواری بودند. آنارشیزم بالاخص در مورد مبانی فکری و آراء و نحوه نگرش نسبت به سازمان، بیش از همه با سوسیالیزم تقابل دارد. بیم از زیربنای سیاسی است که بیش از هر چیز آنارشیست‌ها را مؤسسان به تفوق فرد [بر جمع] می‌کند. اما اگر چه آنارشیزم از ظلم و جور جمع می‌نالند، اما از ارائه تصویری از کم و کیف نظام اجتماعی‌ای که بالضروره باید جایگزین نظام فعلی شود، عاجز است. آنارشیست‌ها از حیث انتقاد از جامعه سرمایه‌داری وجه اشتراک تامی با سوسیالیست‌ها دارند، اما وقتی که پای راه حل به میان می‌آید در دو قطب مخالف قرار می‌گیرند.

واقع، نه برنامه

گفتیم که آنارشیزم از تداوم عقیدتی بی‌بهره است. نسل جوانتری ندارد که خلف صدق قدیمی‌ها باشد، چنانکه سوسیالیزم، یالیرالیزم. اگر فقط تنی چند از اصول و مبانی آن مطلع اند و تحت لوای آن زندگی می‌کنند، پس از چه لحاظ آنارشیزم امروزه معنی جدیدی پیدا کرده است؟ از یک نظر جواب با استعاری است. دانشجویانی که دست به تشکیل کمون^{۱۵} می‌زنند، پرچم سیاه به اهتزاز در می‌آورند، و علیه سازمان قیام می‌کنند، شورش طلب anarchic اند و یا دارای تمایلات شورش طلبانه. آنارشیست‌های امروز در مورد اندیشه‌های مربوط به جمع *collectivity* با اسلاف خود تفاوت دارند. تشکل‌شان نیز صورت متفاوتی دارد. جوانترند. هرگاه در حمله خود به جامعه سرمایه‌داری بتوانند دست به دست‌گروه‌های گوناگون مبارزه‌جو بدهند، ضمناً این حق را به خود می‌دهند که با آنها اصطکاک و درگیری پیدا کنند. به لحاظ شیوه‌های بس فردی خود با سایر آنارشیست‌ها نیز از در ستیز در می‌آیند. اینها رادیکال‌های رورشاخی^{۱۶} هستند. لازم است آدم دچار ستیز و تعارض *conflict* باشد تا اماره‌ای برای خلیجان بعدی خود به دست آورد. هر تعارض که در زمینه زندگی جوانان بروز می‌کند تا حدودی نمایشی (تأثیری) است، بخصوص نمایش پوچی *absurd*، که در آن وقایع عمومی [اجتماعی] بدان منظور به روی صحنه آورده می‌شود که بطلان، بطالت و تباهی سمبل^{۱۷} های اجتماع، قانون، مدرسه، خانواده، و مذهب — یعنی نهادهای پایدار طبقه میانه‌سال — باز نموده شود. از آنجا که آنارشیزم معاصر نسبت به گذشته بیشتر جزئی از فرهنگ جوانان است، یکی از علل تعارض معیاری است. جوانان، لیکن نه همه آنان، بلکه آنهایی که ضد فرهنگ‌اند، پرچمدار اندیشه‌های آنارشیستی هستند. آنارشیزم امروز به عنوان یک ضد فرهنگ به قدرت و موقعیت جوانان متکی است. به این جهت آنارشیزم امروز با آنارشیزم گذشته، که بیشتر جنبه بین نسل‌ها^{۱۸} داشت، بسیار تفاوت دارد.

۱۵ — Commune به مفهوم سیاسی خود — چنانکه در انقلاب فرانسه — و نه به عنوان واحد تولید جمعی، چنانکه در چین کمونیست — م.

۱۶ — Rorschach (۱۹۲۲ — ۱۸۸۴) روان‌پزشک سوسی — م.

۱۷ — Symbol

۱۸ — inter-generational داد و گرفت فرهنگی بین اسلاف و اخلاف — م.

همین جنبه شاید علت دیگر ضد نظری بودن آنارشیزم بوده باشد. بساطت آنارشیزم تا اندازه‌ای مبنای کشش نسلی [سنی] آن است. جوانان امروز حال و حوصله غموض فکری سایر ایده‌نولوژیها را ندارند. نخستین اشخاصی که در انگلستان، فرانسه، سوئیس، روسیه، آلمان، و ایالات متحده با نهضت آنارشیستی سروکار داشتند معترف بودند که نظریه رهنمای عمل است. این موضوع به همان اندازه، در مورد عقیدت اشتراک مساعی *mutualist* پرودن صادق بود که در مورد مسیحیت اولیه تولستوی. حتی جزوات و تذکریه‌های باکونین و کروپوتکین نشان می‌دهد که آنها به مشخص کردن اوضاع و احوالی که برای ایجاد جامعه‌ای متفاوت و بهتر ضرورت دارد، ذی‌علاقه بودند. نظریه به عنوان یک مشغله ذهنی پایدار اساسی جزئی از زندگی روزمره بود. اما جوانان این دور و زمانه چندان رغبتی به خواندن این قبیل مطالب ندارند. آنارشیزم به صورت یک ضد فرهنگ جوانان پدیده‌ای اساساً متفاوت از آنچه در گذشته بود، هست. خصوصاً آنکه، اگرچه فاصله زمانی بین نسلهای کوتاهتر می‌شود، دوره جوانسالی طولانی‌تری می‌گردد. در زمان آنارشیست‌های قدیم، آدم به سرعت زیاد از دوره کودکی به دوره مردی پای می‌نهاد — گوئی یکشنبه. امروزه آنچه را که ما جوانی می‌نامیم اطلاق می‌شود به یک دوره طولانی نقش‌یابی *role search*، که طی آن آدم هویت‌ها و شخصیت‌های متفاوتی را آزمایش می‌کند و به قالب نقش‌های مختلفی در می‌آید. آنارشیزم با این رویه به مبارزه بر می‌خیزد. نقش‌ها و هویت‌هایی را که جامعه عرضه می‌دارد، خوار می‌شمارد. به نحوی خاص منکر ارزشمندی چیزی است که جوانان طالب آنند. یعنی، اگر جوانی را بتوان دوره نقش‌یابی در فاصله کودکی تا بزرگسالی تعریف کرد، در این صورت آنارشیزم جدید حمله‌آور به جوانان است. این حمله صورت بسیار جالبی دارد چه روز بروز تعداد بیشتری از جوانان نسبت به نقش‌ها و هویت‌هایی که جامعه عرضه می‌کند، انزجار حاصل می‌کنند. حاصل این وضع آن است که آنارشیزم به عنوان یک ضد فرهنگ شالوده مضاعفی برای طغیان فراهم می‌آورد، نخست علیه جامعه به صورتی که هست، و دوم علیه خرد، فرهنگ جوانان به عنوان یک دوره آماده‌سازی *preparatory*. ارزشمندی آنارشیزم منوط به این است که جوانان بطور اعم نسبت به نقش‌های اجتماعی چه احساسی دارند؛ به این معنی که آیا، هنگامی که جامعه مقرری دارد، جوانان حاضر به قبول آن نقش‌ها هستند یا خیر. آیا اساساً این قبیل نقش‌ها را نفی می‌کنند یا خیر. آیا آنها را به عنوان یک نظام طرد می‌کنند. آنارشیزم به معنی طغیان صرف نیست. آنارشیزم یعنی نفی خود نقش‌ها. جوانی عبارت است از یک دوره معافیت که از طرف جامعه بدان منظور به جوانان اعطا شده که در طول آن به جستجوی نقش سبادت کنند. آنارشیزم از میان براندازنده نقش‌ها است. عقیدتی است معطوف به نفی نقش.

بی‌نقشی^{۱۹}

جوانان قبل از پذیرفتن نقش‌های جامعه احتیاج به وقت بیشتری دارند. آنارشیزم به عنوان یک ضد فرهنگ این نقش‌ها را نفی می‌کند، اما آیایی می‌تواند فی‌المثل با مرکزیت بخشیدن به فعالیت‌هایی که در گذشته جنبه مسیحی [کم اهمیت] داشته‌اند نقش‌های دیگر وجدیدی ایجاد

۱۹ — rolelessness.

کند؟ من باب مثال، دانشجویان حقوق می‌توانند نقش و کلاهی دعاوی را - از صاحبان فن اصلاح سرافعات - به محققان تقلبات و سوء رویه‌های اجتماعی تبدیل کنند. نقش معلمان را می‌توان از نو تعریف کرد و منحصر به وظیفه آنها در چهار دیوار سازمانی مدارس ندانست. سوسیالیسم و عقیدتهای مشابه عیناً همین کار را می‌کنند. طرفداران آنها در صدد تعریف مجدد نقش‌ها بر طبق تصور خود از نحوه ساخت جامعه‌ای که می‌باید پی‌افکنده شود، می‌باشند.

در این خصوص آنارشیزم زیاد به درد بخور نیست. از آنجا که آنارشیزم در پی نقش‌های جدید جایگزین نیست، بلکه در صدد الهام آنها است، این امر، در صورتی که به افراط کشانده شود، ممکن است به عوض آزاد کردن نفس به اجزاء آن بینجامد. بی‌نقشی معادل اجتماعی صدقه است. جهان تصادفی نمی‌تواند تعیین‌کننده آزادی باشد. هنگامی که نفس به عنوان یک شخص اجتماعی منعدم شود، نتیجه‌ای که حاصل می‌شود، به جای تشدید عمل، خودداری از عمل است، و یا خشونت به خاطر خشونت. جنبه مرضی [پاتولوژیک] این قضیه را در استعمال مواد مخدر می‌بینیم، در پیدایش چیزی که شاید بتوان آئین اصالت وجود نفس و انکار ماسوی solipsin نامیدش، و در تناوب بی‌حالی مفرط با خشونت و خلجان افراطی.

ضد نقش anti-role همان بی‌نقشی نیست. خود، نقشی است، و نقشی که با سایر نقش‌ها در گیرودار است. باید بین «ضد نقش» که سبب مناقشه تند و مستمر راجع به شروط و نحوه اقدام گروهی است و بی‌نقشی فرق گذاشت. گذشته از این، «ضد نقش‌ها» در قبال «بی - نقشی» محسناتی دارند. ضد نقش خود را رویاروی نقش‌های مورد پسند جامعه قرار می‌دهد. لیکن مقاسی از آن خود در تاریخ دارد. شاید تاریخ زیاد مسرت‌انگیز نباشد. اما این جنبه مهم نیست، ولو آنکه تاریخ به این مفهوم جایگزین اقتصاد به عنوان علم ملال‌انگیز ۲۰ گردد که «نظام» مستقر سخنگوی آن است.

ضد نقش سبب نوزایی معصومیت است. برای آنکه آدم معصوم (ویاک) باشد لازم است یک ضد نقش اختیار کند. در این صورت هر کس «کار خود را می‌کند» اما جرأت نمی‌کند که در آن مورد تابع نظریه‌ای بوده باشد. (نظریه منشاء ضعف خواهد بود و نه قوت) مردم زبان حال آنارشیستهای معاصر را که معمولاً متهم به ضد روشنفکری می‌شوند، نیک در نمی‌یابند. منتقدان معاصر از درک این نکته عاجزند که معصومیت خود هدفی است، منشاء خلاصی از عقوبت است، وسیله و غایت منظور است.

این بحث ما را به مسأله اساسی می‌کشاند. و آن همانا ارتباط معصومیت و خشونت است. هرگاه مفروضات ما صحیح بوده باشد، خشونت، بدان جهت که یک غیر جواب Non-answer کامل است، مفتاح معصومیت است. در اینجا آنارشیستهای امروز می‌توانند نمایش پوچی را با کیفیت وجودی [اگزیستانسیالیستی] سرگ مرتبط کنند. برای نشان دادن معصومیت براریکه اقتدار و حراست آن باید جامعه را داغان کرد و به دستگاه‌های خرفت‌کننده تئوریک یورش برد. آنارشیستهای بر این امیدند که از قرة اول، داغان کردن جامعه، چیزی جدید پدیدار خواهد شد چه نفس خشونت تصویر Image پیراسته‌تر و منزهرتری از انسان خواهد پرداخت. در همین جا است که آنارشیزم کنونی بیش از هر موقع به شکل سنتی آن نزدیک می‌شود. اما امروز،

تا آن حد که این گونه نظرها اساساً دل مشغولی خرده فرهنگ جوانان است و بالاخص آن قسمت از فرهنگ مزبور که از نقش و هویت استیحاخ دارد، خشونت آنارشیسستی علتی کاملاً متفاوت دارد، به این معنی که خشونت هم تابع و هم علت داغان کردن هویت است. اگر این موضوع درست باشد، در این صورت آنارشیزم جوانان امروز قبل از هر چیز با خودش کار دارد و لبه تیغش متوجه خودش است. آنارشیزم هویت خود را داغان کرده. لیکن معصومیت حاصل شده از حیث رفتار behaviour بدون همدستی خشونت قابل دوام نیست. این امر با آنارشیزم قدیم، که در آن خشونت فن کارزار [تاکتیک] یا سلاح بود، متعارض است. جان کلام آنکه، خشونت به هنگامی که عنصری از خرده فرهنگ جوانان است، یک ضرورت روانشناختی است.

در تکاپوی رهائی

اگر قضیه به این صورت باشد، پس آنارشیزم به شکل کنونی خود چه حسنی دارد؟ در ستهای سراتب خود، دارای جنبه رهایی بخش است. نمودار نوعی نقادی اجتماعی علیه سرمایه‌داری به عنوان یک نظام و علیه سوسیالیسم به عنوان گونه‌ای استبداد دیوانی bureaucratic است. در بدترین شکل افراطی خود، رهاننده افراد از قید اجتماع است اما فقط بدان نیت که به آنها کمک کند تا خود را به عنوان فرد منهدم کنند. اما در مورد گروه میانه‌حال کثیر تعدادی که مجذوب عقیدت آنارشیزم‌اند، چه می‌توان گفت؟ در این مورد تاریخچه آنارشیزم خود جوابگوی سؤال است. آنارشیزم آینده، مثل آنارشیزم گذشته، بی‌تردید دارای اهمیت ثانوی خواهد بود، و برای کسانی که در پی یافتن نقش‌اند این امکان را فراهم خواهد آورد که نقش‌های جدیدی خلق کنند، نقش‌هایی که تا اندازه‌ای در محروسه نظام است و تا اندازه‌ای در خارج آن (بخصوص در رشته‌های هنری). این امکان را حداقل برای افراد خوش قریحه فراهم خواهد کرد.

برای بقیه مردم آنارشیزم آینده، شاید، عبارت باشد از نوعی عدول از شیوه‌های مرسوم در زندگی‌شان، خاصه در دگرگون کردن آن دسته از نقش‌هایی که در نهادهای مقدس اجتماعی مانند خانواده، دین، مدرسه [آموزش و پرورش] و دادگاه [قانون] عرض وجود می‌کنند. امکان دارد آنارشیستهای از طریق کمون^{۲۱} یا انواع دیگر مؤسسات در شکل خانواده تغییر ایجاد کنند، روزهای مقدس [تعطیل]، سرودها و جشن‌های تازه‌ای علم کنند. کیفیت و شکل آموزش و پرورش را تغییر دهند، و نظم و کبفر را از نو تعریف کنند. در این خصوص مهم‌ترین کاری که آنارشیستهای جدید می‌توانند انجام داد غیر مستقیم است. آنارشیزم، اگر بتواند چیز قابلی بوده باشد، احتمالاً یک عقیدت اجتماعی برای زندگی خصوصی، دستورالعملی برای بافت پارچه‌های خانگی [فعالتهای ذوقی در منزل] خواهد بود، و نه یک راه حل سیاسی برای مشکلات جهانی.

از نظرگاه عقیدتی، آنارشیزم از سایر ایده‌تئوریهایی سوسیالیستی آزادیبخش‌تر است. مبداء فکری آنارشیزم این است که انسانها به عنوان افراد، در صورتی که فرصت داشته باشند، بهتر از جوامعی هستند که در آنها زندگی می‌کنند. اما دگرگون کردن جامعه کافی نیست. لازم

است که افراد در رستگاری خویش راه تازه‌ای برای زندگی با یکدیگر بیابند.

اگر شکستن لاک جامعه از طریق خشونت لازم باشد، پس آنارشیزم بر رویه‌های اصل اعمال خشونت را پذیرفته است. آنارشیزم در گونه‌های *variety* اولیه خود مؤسسه به ضبط نفس و اعراض از هواجس بود که گاه‌گدار شکلی تنگ نظرانه به خود می‌گرفت. برای خلاص کردن روح انسانی از تخته‌بند محیط ناسالم اجتماعی شاید اعمال خشونت ضرور باشد. اما همین که خلاصی روح بی‌حاصل آید به عهده فرد است، و در واقع تکلیف اوست، که آن را به مسیرهای سازنده و از لحاظ اجتماعی سودمند سوق دهد. آنارشیزم در هیچ دیاری مسلکی برای تن‌آسانان نبوده است. بر خلاف، توقعات و تقاضاهائی استثنائی از هواداران خود داشته است.

شاید بشود گفت توقعات و تقاضائی فزون از اندازه. و این امر شاید یکی از علل ناهمواری [فرازونشیب] آن بوده است. آنارشیزم در معرض خطر دائمی است، اما نه فقط بواسطه ضربه‌های پتک مارکسیزم و جبهه متشکل چپ جدید. آنارشیزم همچنان یک عقیدت پوچی باقی مانده است. حتی امروز که طنین آوای آنارشیزم بلندتر از هر موقع دیگر است مدافعان آن، از کروپوتکین گرفته تا مالاتستا، به نظر «سخره» *bpuffe* می‌آیند. نگاه کنید به مالاتستا: «من آنارشیزم هستم چون به نظر من بی‌حکومتی *anarchy* بهتر از هر نوع شیوه زیست اجتماعی با آرزوی من برای خیر و مصلحت عموم، با خواسته‌های قلبی من برای جامعه‌ای که آزادی همگان را با معاضدت و محبت میان انسانها وفق می‌دهد، انطباق دارد، و نه بدان جهت که آنارشیزم را با یک حقیقت علمی یا قانون طبیعی است. برای من کافی است که آنارشیزم با هیچ یک از قوانین شناخته شده طبیعت تناقضی نداشته باشد تا آن را امکان پذیر بدانم و برای جلب حمایت مردم به منظور تحقق آن تلاش کنم» آدم خنده‌های تمسخرآمیز مارکسیست‌ها را به وضوح می‌شنود. چه این نکته [بی‌حکومتی] نکته‌ای اساسی است، خواه انقلاب مبتنی بر فهم علمی پاره‌ای قوانین رشد [نشو و ارتقاء] بوده باشد یا نه، یا متکی بر گرایش ذهن و احساس همبستگی. در نظر مارکسیست‌ها فقره اول است که انقلاب را ضروری می‌سازد. در نظر آنارشیزم فقره دوم است که انقلاب را مطلوب می‌کند.

باتمام این تفصیل، هم مارکسیزم و هم آنارشیزم در یک مورد خاص «محقق» بوده‌اند و آن اینکه کثری‌ها و کاستی‌های یکدیگر را دقیقاً پیش‌بینی کرده‌اند.

مارکسیست‌ها در آنارشیزم پوچی می‌بینند، و بی‌برنامگی، و مبهم بودن نقشه دور و درازش را. آنارشیزم عواقب دولت‌گرایی *statism* را در مارکسیزم می‌بینند، و سلطه عظیمی را که ماشین قدرت صنعتی اعمال می‌کنند. اینان دیوان سالاری (بوروکراسی) و اعمال کنترل از جانب دولت تحت نظام سوسیالیزم را گواراتر از آنچه تحت نظام سرمایه‌داری به مردم تحمیل می‌شود، نمی‌دانند.

آنارشیزم امروز ترو تازه‌است برای اینکه معصومیت آن از قلمبه‌پردازی *sophistication* منحنی گذشته‌اش منشأ می‌گیرد، مثل گل‌هایی که در کنار مزبله می‌رویند. در واقع آنارشیزم با همین کیفیت آغاز شد، با «نوباوگان» *flower Children* و «رویدادها» *happenings*.

۲۲- سيطرة دولت بر زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم - م.

گویی در دهلیز ذهن انسانی ناگهان مدخل تازه‌ای گشوده شده بود و قسمت مهمی از یک نسل سرسپه خود را به بیرون انداخته بودند با این چشم‌داشت که مدخل نوپدید به حادثاتی نامنتظر، لیک هیچ‌انگیز منتهی شود. آنارشیزم امروز که قائل به صدقه در کائنات است و امیدوار است که با غیرقابل پیش‌بینی نگاه داشتن جهان، آفرینش آزادی میسر خواهد بود، از آنارشیزم عقل‌گرایانه قرن نوزدهم فرسنگها فاصله دارد. سایه تعجب نیست که بزرگان جامعه از روی بی‌اعتقادی سر خود را تکان می‌دهند. آنچه می‌بینند و از آنچه بیم دارند، عجایب انضباط، داروهای توهم‌انگیز،^{۲۳} تن‌گرایی *Physicalism* که پدید آورنده همستگی عشق‌زای *erogenous* است، و ادوار ستنابوب سسک نفس و حیات پرشور و شر اجتماعی است.

سلسماً یک موضوع روشن است. و آن همانا اهمیت روزافزون حاشیه یا دور و بر اجتماع برای قاطبه جماعت است. برای اولین بار حول و حوش جامعه^{۲۴} قابلیت تعیین حد و سرز اخلاق قاطبه را دارا می‌باشد. آنارشیزم با اخلاق پیوند نزدیک داشته و همچنان خواهد داشت. همچنین آنارشیزم از طبیعت *Humour* عاری است، گوا اینکه از حلاوت بی‌بهره نیست. تا این تاریخ آنارشیزم قدرت عظیمی در تعریف [تعیین و تهدید] کاریکاتور [به تمسخر گرفتن] و نیش‌زدن *assault* از خود بروز داده است. و تصادف نیست که نخستین صحفه عمل آنارشیزم در عصر حاضر دانشگاه‌ها بوده است، چه در این مؤسسات است که، نسبت به هر سازمان دیگر، امید و آرزوی بشری به نحوی اصولی [سیستماتیک] تر تکه تکه و بسته‌بندی می‌شود، آن هم با تقوایی باور نکردنی. در کشورهای بس پیشرفته صنعتی دانشگاه‌ها وسایلی بنهایت درجه مهم هستند زیرا دانش می‌آفرینند، تعیین کننده صحت و سقم‌اند، اولویتها را معلوم می‌دارند، و بر این اساس افراد را از غربال می‌گذرانند. بدین گونه آنها تمثیل همه حکمت و دانائی موروثی گذشته‌اند که می‌توان سپس به صورت نوعی حجیت *Authority* برای آینده به کارشان برد. از این حیث، اهمیت اساسی دانشگاه به عنوان داور اندیشه و نقشها، آن را آماج طبیعی حمله قرار می‌دهد. بعلاوه، بدان جهت که دانشگاه محل اجتماعات و جماعات است، تشکیل دهنده گروه‌ها است و فراهم آورنده تسهیلات مربوطه است، قسمت اعظم فعالیت‌های آنارشیزم‌های معاصر در عرصه دانشگاه صورت می‌گیرد. دانشجویان سابق و «غیر دانشجویان» در محله‌های اطراف دانشگاه زندگی کرده، سوجد خرد فرهنگهای جوانان‌اند. اما مرکز ثقل دارد جابه‌جا می‌شود. گروه‌های آنارشیزم، و نیز افراد غیره، خود را آواره در ودشت کرده‌اند. آنها را می‌توان هم در نپال یافت و هم در کرانه چپ [رودسن]. به اندک قانع‌اند. حاضرند با سلامت خود بهای هر چیز را بپردازند. خشونت و انهدام نفس، انحاء کفاره‌هایی هستند که برای پذیرفته شدن توبه باید پرداخت. هر انسانی مسیح خویش است.

۲۳- *medicines of hallucination*، مواد تخدیر آور - م.

۲۴- *margin of society* حاشیه نشینان جامعه، بر کنار گودنشتگان - م.